

آینه‌های روبه‌رو

«پکین‌یا» بین راه و هدف



بهمن فروتن*

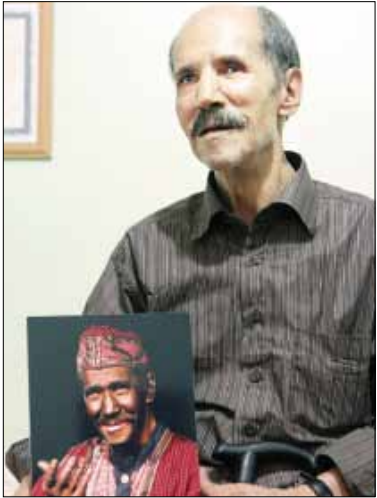
■ این چند خط را می‌نویسم تا از کارگردان بزرگی مثل «سام پکین‌یا» یاد کرده باشم. صاحب‌نظران هنر هفتم، پکین‌یا را کارگردانی می‌شناسند که قدرت خارق‌العاده‌ای در به تصویر کشیدن خشونت دارد و بر این اعتقاد هستند که استتیک و زیبایی خاص این صحنه‌ها، عینیت غالب بر پانتیک و آتیک یا همان احساس و اخلاقی است که هنر هفتم، به شکل خاصی در بطن خود به آنها می‌پردازد. راجع به «پکین‌یا» و آثار او برخلاف نظریه عمومی، اعتقاد من بر این است که این کارگردان، در همه آثارش بدون استثنا، دنیای حرفه‌ای‌ها و مشخصه‌هایش را در برخورد با خشونت، تعرض و جنگ، در کمال زیبایی و اوج احساس، با میزانی به نام اخلاقی نشان می‌دهد. گروه خشن: «سرآلفرد گارسیا را برایم بیآور»؛ «و یک اندواسترن» و همین «شان (صلیب) اهتین» فیلم‌هایی هستند که «پکین‌یا» به شکل بارزی دنیای حرفه‌ای‌ها را شخصیت‌پردازی کرده است. در این فیلم‌ها، حرفه‌ای‌هایی که شغل آنها موجودیت آنها است به دو دسته تقسیم شده‌اند: آنهايي که در راه رسیدن به اهداف تعیین شده، زیبایی‌ها، احساسات و اخلاق را اصولی جداناپذیر از حرفه‌شان می‌پندارند و گروه دیگر، حرفه‌ای‌هایی که به هیچ اصلی اعتقاد ندارند و تنها رسیدن به هدف از هر راهی را اصل می‌دانند. در کنار این دو گروه، خشونت و قربانی‌ها، دو ستون دیگری هستند که ارکان سناریوهای فیلم‌های «سام پکین‌یا» را تشکیل می‌دهند. حرفه‌ای‌های آثار این کارگردان را سیاستمداران، صاحبان صنایع، ملاکان بزرگ، ارتشی‌ها، کارمندان سازمان سیا، جاسوس‌ها، آدم‌کش‌های حرفه‌ای، رانندگان کامیون و حتی انقلابیون تشکیل می‌دهند که همه و همه، برای رسیدن به اهدافشان در راه هستند. در این مطلب می‌پردازم به «شان (صلیب) اهتین» یک فیلم ۱۳۳ دقیقه‌ای که به ما فرصت تماشای ۸۵ دقیقه از آن داده شد.

صلیب اهتین

جنگ جهانی دوم جبهه شوروی، فیلم با تضعیف بچه‌ها، آهنگ مارش، راهپیمایی مردم در شهرهای مختلف آلمان برای پشتیبانی از حکومت فاشیستی «هیتلر» و «سربازان با پرچم‌های صلیب شکسته شروع می‌شود». «پکین‌یا» در طول فیلم، جنگ را به این شکل معنی می‌کند: به‌ کارگیری ابزار و الاتی که محصول فکر و دست انسان است، به وسیله انسان، علیه انسان، برای نابودی او، تاک، توپ، خمپاره، نارنجک، مین، بمب، هواپیما، مسلسل، تفنگ، تانچه، سرنیزه، همه این آلات و ابزار به کار گرفته می‌شوند تا انسان‌ها، انسان را بکشند و ساخته دست آنها را مثل جاده‌ها، پل‌ها، روستاها، کارخانه‌ها، شهرها، خانه‌ها، زمین‌های کشاورزی و حتی طبیعت را تخریب کنند. این جنگ‌هایی است که کارتل‌های نفتی، بانک‌ها و صاحبان صنایع سنگین به وسیله سیاستمداران، برای فرار از بحران‌های اقتصادی که گریبانگیر سیستم سرمایه‌داری می‌شوند راه می‌اندازند تا در نتیجه، ارتش‌ها به قتل‌عام ملت‌ها بپردازند و با تخریب و دوباره ساختن، موقتا از بحرانی تا بحران دیگر خلاص شوند.

دولستان فیلم پکین‌یا در جنگی می‌گذرد که خشونت بی‌امان، حرفه‌ای‌ها را در لباس کارشان قلع و قمع می‌کند، حرفه‌ای‌هایی با هدف‌های متفاوت، آنهايي که از میهن‌شان دفاع می‌کنند، آنهايي که برای رنده ماندن می‌جنگند و آنهايي که برای جاملطبی به این جبهه آمده‌اند. سربازان شوروی که در مقابل تهاجم ارتش نازی آلمان از وطن‌شان دفاع می‌کنند این فیلم، با چهره بچه معصوم و بیگانه‌یی به نمایش گذاشته می‌شوند که تنها اسلحه‌اش یک سازدهنی است که آن را به مناسبیت روابط انسانی و بشردوستانه به دشمنش هدیه می‌دهد. سرچوخه «شتاتینز» و سروان «شترانسکی» دو شخصیت اصلی این فیلم هستند. «شتاتینز» می‌جنگد برای اینکه حرفه‌اش جنگیدن است، چون سرباز حرفه‌ای است.

«شترانسکی» این اشرافزاده ارسیتوکرات به جنگ آمده است تا از آن اعتباری برای دوران بعد از جنگ به دست آورد. او صلیب اهتین را می‌خواهد، به هر قیمت، به قیمت کشتن پسربرچه بیگانه و معصوم، به قیمت حقه‌بازی در رشادتهای جنگی و به قیمت دستور تیراندازی و کشتن اعضای گروهان خودی. او سفاکانه حاضر است برای نشانی که «شتاتینز» مانند تکه آهنی بی‌ارزش پیش او پرتاب می‌کند، جان هم‌رزانش را فدا کند. «پکین‌یا» با مقایسه «شترانسکی» و سرنهنگ فرمانده، نشان می‌دهد که اشرافزاده‌های پروسى وقت، از نازی‌ها هم خونخوارتر هستند. در اکثر فیلم‌های «پکین‌یا»، حرفه‌ای‌هایی که زیبایی، احساس و اخلاق را اصول حرفه‌ای‌گری می‌دانند رسیدن به اهداف تعیین شده از هر طریقی را نمی‌پذیرند و مرگ را به بدنامی ترجیح می‌دهند؛ به صحنه‌های پایانی «گروه خشن» و… «آلفردو گارسیا» نگاه کنید، این مردان در حالی که هدفشان در جنگ‌شان به دلیل اعتقاد به اصول اخلاقی و احساسات پاک انسان دوستانه‌شان مرگ را بر هدف‌های به ننگ آغشته ترجیح می‌دهند. شاید «پکین‌یا» هم «هائیکاولی» را نمی‌پسنديده‌است، فیلم‌هایی که این‌گونه هستند. bahmanforouTan.blogfa.com



دستمزدهای کلان، فرش قرمز، آدم‌های هیجان‌زده که هر کجا هستند، شهرت و… همه اینها تصاویر ذهنی و آشنای هر کسی از دنیای بازیگران است، اما فقط یک خبر و یک نامه گلایه‌آمیز همه این تصاویر را بر هم می‌ریزد. همین بهانه‌ای شد برای مرور اتفاقات این چند سال و آدم‌هایی که به یکباره تصویرشان از روی پرده سینما و قاب تلویزیون حذف شد. از آنها تعداد انگشت‌شماری بیشتر باقی نمانده، رفتگان این سال‌ها را که مرور کنیم شاید در خاطرم‌ان بماند که این آدم‌ها تمام می‌شوند باید قدرشان را دانست… «به دلیل مشکلات شدید مالی‌ای که داشتیم، مجبور شدیم برای اجار نشینی از تهران به کرج بپیایم و اگر وزرات ارشاد از ما حمایت نمی‌کرد، امسال قادر به تمدید اجاره خانه نبودیم و باید به کنار خیابان می‌رفتیم. آیا با ماهی ۱۸۰هزار تومان طرح تکريم می‌توان زندگی سه نفر را گذراند؟ با این پول فقط زنداهیم، که این وضعیت برای اسم دهان پرکن و باسلیقه‌ای چون شاپور قریب فاجعه است و تنها باید برای این محیط هنری و سینما تانسف خورد.» «هفت‌تبرهای چوبی» را به خاطر دارید؟ کودکی خیلی از ما با این فیلم گذشته نوشته بالا بخشی از زندگی این روزهای کارگردان هفت‌تبرهای چوبی شاپور قریب از زبان همسرش است. این بازی کودکانه روی ریل‌های قطار نیست، سهم یک کارگردان خاطرساز از تمام سینما ماهانه ۱۸۰ هزار تومان است. از قدیم شنیده‌ایم که ایرانی‌ها مرده‌پرست هستند. این مساله شاید حداقل درباره مسئولان صادق باشد. تا وقتی هنرمندان زنده هستند، کسی سرشان را نمی‌گیرد، وقتی هیچ بیمارستانی به دلیل عدم پوشش بیمه، شرایط بد اقتصادی آنها را پذیرا نیست، بعد از مرگ‌شان عزیزکرده تلویزیون می‌شوند و صدوسیما چپ و راست از تصاویرشان پر و خالی می‌شود، می‌بینیم که این مثل بیراه هم نمی‌گوید. ایسن روزها اگر هم تلویزیون سراغ پیشکسوتان می‌رود، انگار فقط برای مضحکه کردن و استفاده ابزاری کردن از آنهاست که به یادشان می‌افتد ماجرای فریماه فرجی‌که خاطراتن هست؟ مرحوم محمدی فتحی که به بستر بیماری افتاد، خیلی‌ها حتی نمی‌دانستند او از عهده تامین مخارج درمان‌اش عاجز است، همان سال‌ها مسئولان سینمایی با جمع و جور کردن قبضه‌ها هزینه درمان مهدی فتحی را هر چند دیر اما بر عهده گرفتند، ولی فایده‌ای نداشت. گلایه مرحوم خیرآبادی نیز از رفتار مسئولان همیشه در صحنه‌هایش مشهود بود. او در سال‌های آخر زندگی‌اش در هیچ جمع سینمایی و تلویزیونی حاضر نمی‌شد و از مصاحبه نیز خودداری می‌کرد. شایعاتی که در روزهای واپسین زندگی او مبنی بر مشکلات مالی و زندگی در آسایشگاه بر سر زبان‌ها افتاد، علاوه بر دلگیری او و دخترش ثریا قاسمی، باعث شد او در چند جمع عمومی حضور پیدا کند، روز در گذشت خانم خیرآبادی نیز همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد و ثریا قاسمی برای جلوگیری از دخالت مسئولان سینمایی در کفن و دفن مادرش او را بدون اطلاع قبلی و در جمعی خوابواگی به خاک سپرد. یک قبر



تامین معیشت وظیفه‌ای که فراموش شده است

اوضاعی که روبه‌راه نیست…

شهرزاد همتی

تهیه‌کنند سعادى افشار که به دلیل ترس از قطع مستمرى ۱۵۰ هزار تومانی خود ترجیح داد سکوت کند تنها به گفتن یک جمله اکتفا کرد: «۵۰ سال تلاش برای هنر این مملکت شاید دستمزد دیگری را می‌طلبد. این زندگی و این همه مشکل حق نبود.» دختر شهلا ریاحی هم زیدامایل به گفت‌وگو نیست. شرایط شهلا ریاحی پس از مرگ همسرش مرحوم ابوالقاسم ریاحی رو به وخامت گذاشته است. دخترش می‌گوید: «مستمرى خنده‌دار ۱۲۰هزارتومانی مادرم همیشه مایه شوخی‌های ما بوده است. این پول شاید فقط هزینه چند کیلو میوه باشد. خدا را شکر که پدر و مادرم شرایط مالی متوسطی داشتند و حالا هم حقوق بازنشستگی پدرم کمکی بزرگ برای ماست. مسئول‌حتی برای احوالپرسی از مادرم به ما مراجعه نکرده‌اند.»

ریاحی ادامه داد: «صلا بحث مالی هم نیست. باز هم می‌گویم که مادر من به هیچ چیزی نیاز ندارد، اما سر زدن و دلجویی کردن از کسی که جان و عمرش را برای هنر این مملکت وقف کرده‌از وظایف فرعی مسئولان سینمایی هم نیست. هنوز خیلی‌از مسئولان حتی خبر ندارند که پدر من که بنیانگذار فیلم تبلیغاتی در ایران است، یک سال و نیم

نکته

دختر ریاحی می‌گوید: «مستمرى خنده‌دار ۱۲۰هزار تومانی مادرم همیشه مایه شوخی‌های ما بوده است. خدا را شکر که پدر و مادرم شرایط مالی متوسطی داشتند و حالا هم حقوق بازنشستگی پدرم کمکی بزرگ برای ماست

است که ما را تنها گذاشته و مادرم بعد از دست دادن او افسرده‌تر از پیش شده است.» اما علیرضا سجادیور مدیر نظارت و ارزشیابی سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد، به طور کلی از وظیفه رسیدگی به امور پیشکسوتان هنر شانه خالی می‌کند. او می‌گوید: «خانه سینما مثل همه وظایفی که بر عهده داشت و به آنها عمل نکرد، از عهده این کار هم برنیامد. یکی از دلایل اصلی ایجاد مجموعه صنف به‌خصوص خانه سینما، رسیدگی به امور پیشکسوتان بود. سازماندهی صنف، امنیت شغلی، صیانت از شوونات هنرمندان و رسیدگی به امور تامین اجتماعی صنف از وظایف اصلی خانه سینما است. صنف برای انجام این کارها طراحی شده نه سر و صدا کردن. البته این مساله به چند سال اخیر بازمی‌گردد. صنف حتی در زمانی که با دولت رابطه خوبی داشتند و هر کاری که دل‌شان می‌خواست انجام می‌دادند هم نتوانستند باری از مشکلات سینما برارند.» سجادیور افزود: «البته با این وضع

وضعیت کیفی بازیگری در کشور به سطح کنونی نمی‌رسید. هیچ خانواده‌ای نمی‌تواند با ماهی ۱۲۰ هزار تومان زندگی بگذراند و از این جهت، ارشاد در حق بازیگران پیشکسوت اجحافی بزرگ کرده است. البته ممکن است برخی از این بازیگران کارمند اداره، شرکت و… باشند و از محل دیگری هم حقوق بگیرند اما تعداد این‌گونه بازیگران کم است و بخش قابل توجهی از آنها تنها از وزرات فرهنگ و ارشاد حقوق می‌گیرند. پیشکسوتان بازیگری در سنین پیری و از کار افتادی بیشتر از مواقع دیگر به حمایت‌ها و توجه خاص مسئولان نیاز دارند و نباید به گونه‌ای عمل شود که همه زحمات آنها نادیده گرفته شود. سعادى افشار بازیگر پیشکسوت تئاتر که از یادگار روزهای دور است، در شرایط معیشتی ناپسامانی زندگی می‌کند. او که تا مدتی پیش حتی سرپناهی برای زندگی نداشت، حالا با کمک چند مرکز خیریه و همچنین تلاش هم‌صنفان خود توانسته خانه‌ای بسیار کوچک در خیابان جامی

قصه‌های تهران

آنتونی لین–نیویورکر/ مترجم: سمانه احمدیان



می‌شود، کشمکشى است که نتیجه‌اش پرت‌شدن راضیه به بیرون آیارتمان است، افتادش و سقط جنینش، نادر مته‌م به قتل نوزاد به‌دنیا نيامده‌است و مدت کوتاهی پیش از آنکه برایش سند ضمانت بیاورند به زندان می‌رود. او تهمت متقابل می‌زند و راضیه را به سوء رفتار در حین پرستاری از پدرش محکوم می‌کند و پیش از آنکه بدایتم، آسیب‌دیدگان این فاجعه از جراحات‌شان استفاده می‌کنند و حتی به آن مفتخرند، در خواست پول مرده می‌کنند و زندگی‌ها رو به فروپاشی می‌رود. اتهامات طبقه‌بندی می‌شوند اما نه در مقام رسمی یک دادگاه، بلکه در یک دفتر دلگیر کوچک؛ جایی که شاکیان خشمگین ایستاده‌اند و مدام روی میز قاضی خم می‌شوند، و بهتر است که مساله‌شان را به خانه‌شان ببرند قاضی خسته‌تر از آن شده که بتواند جدی و موثر باشد و من آن نما را از او دوست داشتم؛ جایی که خسته، شکر را در لیوان چایش می‌ریخت و با خودش فکر می‌کرد که من را از این جماعت خلاص کن. معجزه جدایی نادر از سیمین» این است که نه هیچ‌یک از کاراکترهایش را



مدبران سینمایی هم دیگر سکوت را جایز نداندد و شروع به سر و سامان دادن به این موضوع کرده‌اند. یکی از دغدغه‌های وزیر ارشاد همین است. دغدغه ماست که یک پیشکسوت که حالا توانایی کار فصال را ندارد از حداقل وسایل رفاهی بهره ببرد. کمک‌های مقطعی فراوانی هم به هنرمندان در این زمینه صورت گرفته است.» سجادیور در پاسخ به این سوال که آیا مستمرى ماهانه ۱۲۰ هزار تومان برای یک رفاه حداقلی کافی است، گفت: «البته که بودجه در نظر گرفته شده برای این امر بسیار اندک است، اما باید توجه داشت که ایسن مقدار تعداد کنیرى از پیشکسوتان را تحت پوشش خود قرار می‌دهد و مبلغ کلی آن بسیار کلان است، ما مدتی است که خواستار تخصیص بودجه بیشتر به این امر شده‌ایم.» سجادیور در پاسخ به سوال ما مبنی بر سخنان همسر شاپور قریب اظهار کرد: «البته این مساله در تخصص من نیست و دوستان دیگری باید اظهارنظر کنند، اما باید بگویم آقای قریب سال گذشته از جشنواره فجر به عنوان مسن‌ترین کارگردان جایزه برده و همیشه هم مشمول کمک‌های مقطعی مسئولان قرار گرفته است.» اما فرهاد توحیدی رییس هیات‌مدیره خانه سینما با اشاره به عدم حمایت دولت از خانه سینما برای حل مشکلات پیشکسوتان می‌گوید: «تامین امنیت

بودجهای که برای حمایت از پیشکسوتان در نظر می‌گیرند به قدری خنده‌دار است که این امر محال به نظر می‌نماید، برای همین قانونگذار در قالب برنامه چهارم توسعه، دولت را بر اساس مواد ۱۱۵ و ۱۱۶ مکلف کرده که تا پایان سال ۱۳۸۵ هم صندوق بیکاری هنرمندان را تشکیل بدهد و هم لایحه امنیت شغلی را تقدیم نماید که البته دولت ما کلا به این مساله بی‌توجه بوده و نسبت به پیگیری‌های ما نیز روی خوشی نشان نداده و هر وقت که بحث سرپیچی از وظایف را شنیده، احساس کرده است که توطئه‌ای در کار است.» توحیدی ادامه داد: «به ۱۵ سال گذشته دو طرح معمرین و طرح تکوین هنرمندان تصویب شده و به موجب قانون این وزارت ارشاد است که باید از هنرمندان قدرانی کند؛ این قدرانی به صورت ماهانه است که مبلغ آن به هیچ‌جه در صورت توجه نیست و مایه خجالت هنرمندان است. وقتی انجمن هنر هیچ بودجهای ندارد، چگونه می‌تواند امری به این مهمی را جلو ببرد؟ انجمن‌های صنفی در ۲۶ سال گذشته با حیات و ممات خودشان هم مشکل داشته‌اند و دولت آنها را به رسمیت نمی‌شناسد و همیشه هم وظایفی را از آنها می‌خواهد که بودجه‌ای برایش در نظر گرفته…» وقتی هیچ کس وظایفش را نمی‌شناسد، وقتی هیچ چیز سر جای خودش نیست، وقتی پیشکسوتان کلا به درد افتاده‌ها و فرامسرم بر فرهادی می‌شاهت می‌خورند، انگار همسر شاپور قریب درست می‌گوید، کاش حداقل آنها را با در دشان به حال خودشان بگذاریم. .

دریغ می‌کند و نه در آنها به جست‌وجوی اتهام می‌گردد. تصویر دموکراتیکی است از یک جهان تئوراتیک لحن بی‌طرفانه فرهادی یادآور رویکرد بی‌نظیر «موریس پپلات» در فرانسه است، اما اینجا رگه‌هایی از تقوا و پدرسالاری هست که پپلات به‌فندرت به آنها روی می‌آورد؛ برای مثال چیزی که راضیه را می‌رساند که به‌طور کامل در چادر پوشانده شده، این است که شوهر بیکار و بی‌پاشی به نام «حجت (شهاب حسینی)» در سراغ یک نوع کاری رفته و ترسش کاملا توجیه می‌شود: «رفتی برای یک مرد مجرد که نمی‌شناسیمش کار می‌کنی؟» و شوخی هم نمی‌کند، وقتی یکمرتبه را از فاش می‌شود و ما مجبور می‌شویم که تمام دغدغه‌هایمان را مبنی بر ندیای متساوی از خود دور کنیم و به سمت جهانی برویم که تقوا و عفت و شایستگی (جهانی که ما از آن دوریم)، جای همه حقوق طبیعی‌ای که را بجاع به آنها خوانده‌ایم می‌گیرد. غریزه غربی ما باید ما را به سمت سیمین هدایت کند که با خون‌سردی روسری به سر کرده است و همچنین شلوار جین آبی می‌پوشد، اما هنوز نشانه‌هایی از اجبار در آرامشش است، ترمه عینکی، مادرش را سرزنش می‌کند با یک حقیقتی واقعی که محافظه کارانه است: «اگر تو ترکمان نکرده بودی، بابا الآن تو زندان نبود» ترمه که هنوز نوجوان است دختر کارگردان–کوشاترین حضور در فیلم و همچنین به‌مراتب بی‌پرتاترین است. در یک جامعه پیشروتر، او می‌توانست قاضی فوق‌العاده‌ای باشد. در یک فضای نمایشی پر از مردان سی‌ساله، او با سیمه که نصف سن اوست به مرور رفیق می‌شود و جوشیدن آرام‌شان با هم، سرگرمی و غصب لب‌لها نه بزرگسال‌ها را به‌خوبی نشان می‌دهد. فرهادی می‌شاهت می‌شود، فیلم می‌شود، می‌توانست به‌راحتی وجدانم را آزار دهد و خواب را از من بگیرد، بزرگسال‌ها در «جدایی نادر از سیمین» همیشه حتی در راهروهای باز، مدبگیر را مواخذه می‌کنند و به اسناد همیشگی زندگی‌هایشان اشاره می‌کنند. در پایان فیلم تمام می‌شود، صحنه دلخراش پایانی که هر دو، پدر و مادر جدا از هم تصویر می‌شوند و دخترشان که بی‌پروا بین‌شان قدم می‌زند. جوانی واضح‌ترین شاهد بران جهان است. در چشم‌های سیمیه، ما در یک نظر پاهای عریان و بی‌حرکت پیرمرد را می‌بینیم و بعد، پاهای در زنجیر زندانی بی‌نام را منتظر عدالتی که خدا می‌داند چیست، اگر مرد هم‌جا در زنجیر باشد، آیا واقعا برای یک بچه مهم است که او آزاد به دنیا آمده؟

نگاه

در نشست فیلم «گلچهره» مطرح شد امیدوارم فیلم به سرمایه‌اش برسد



خسرو سینایی

■ فیلم سینمایی «گلچهره» را خیلی دوست داشتم و امیدم این است آن چیزی که به‌عنوان سینمای مستقل وجود دارد، دناوم داشته باشد. ما اولین قدم‌ها را از سال ۵۸ برداشتیم و اولین فیلم ما «زنده باد» بود. خب الان به لطف وسعت یافتن تکنولوژی و حضور دوربین دیجیتال خیلی راحت‌تر از گذشته می‌توان فیلم ساخت و مستقل بود، اما پرسش اینجاست که آیا از آن می‌توان درآمدزایی هم کرد؟ می‌توان آن را در بازار عرضه و نمایش وارد چرخه کرد؟ و دقیقا مشکل از همین نقطه آغاز می‌شود. این مشکلی است که سینمای مستقل همواره با آن دست به گریبان است و از صمیم قلب آرزو می‌کنم که فیلم با فیلم‌هایی مثل «گلچهره» که به معنی اخص کلمه فیلم سالم و خوب هستند، در چرخه نمایش به سرمایه‌شان برسند. من با افتخار می‌گویم که امسال درست ۴۵سال است که در سینما کار می‌کنم، و معتقدم که ما نسبت به گذشته پیشرفت کرده‌ایم. به یاد دارم در دهه ۵۰ در تلویزیون کار می‌ساختم با آنها دعوا داشتم که برای ساخت یک دیوار آجری برای صحنه باید از آجر استفاده کرد، نه اینکه روی گونی آجر را نقاشی کنیم و با زور سرنیزه تماشاگر را مجبور کنیم که این یک دیوار آجری است. نسل امروز واقعا استعداددهای درخشانی دارد که یکی از این نمونه‌ها «وحید موساییان» است. من از صمیم قلب به سازندگان این فیلم تبریک می‌گویم که با اینکه فیلم را در برینجند گرفته‌اند و من خود به شخصه کاملا آن منطقه را می‌شناسم، اما باز متوجه نشدم که فیلم در ایران فیلمبرداری شده است و کاملا تماشاگر احساس می‌کند که در قلب افغانستان است یا مثلا مدتی طول کشید که من فهمیدم «افشین هاشمی» در فیلم کدبام است و این



یعنی موفقیت، چراکه فیلمساز به درستی توانسته باورپذیری را در تماشاگر به وجود بیاورد. این همان بخشی است که من عرض می‌کردم، چراکه سینما یعنی باورپذیری برای تماشاگر. اینکه می‌گویم سینمای ما پیشرفت کرده است تنها یک ادعا نیست، شما اگر دقت کنید، می‌بینید که در فضای پیش از انقلاب تعداد کمی فیلم جدی و فرهنگی سر و شکل دارد ساخته شد، چند نفری مثل: «بهرام بیضایی»، «داریوش مهرجویی» و… تلاش کردند و فیلم‌هایی ساختند، اما واقعا تعداد زیادی نبودند. در صورتی که امروزه نسبت به گذشته واقعا فیلم‌های خوب کم نیستند و با وجود تمام فشارها کارهای خوبی تولید می‌شوند. من جمله‌ای دارم که به شدت روی آن تاکید می‌کنم و با قاطعیت می‌گویم که سینما جز یک ابزار نیست و این ابزار در خدمت ذهن افراد قرار می‌گیرد، ما فیلم خوب و بد داریم، اما مهم این است که با چه هدفی فیلم ساخته می‌شود. فیلم کم‌دی اگر به دور از ابتلال باشد نه تنها چیز بدی نیست که حتی به بشر کمک هم می‌کند، اما این چهل تاریخ است که به انسان‌ها ضربه می‌زند و بسیار مهیب و خطرناک است. می‌توان کار خوب و پر فروش ساخت، این هیچ اشکالی ندارد و خیلی هم خوب است، پس سینما هم مثل هر هدف دیگری خوب و بد دارد و باید تکلیف خودش را با خودش بدانند. در آن صورت است که موفق است و معتقدم که «گلچهره» به هدف خود رسیده است.

خبر آخر

درآمد شیرین برای کهریزک



■ ایلنا: اکران و نمایش فیلم شیرین به آسایشگاه سالمندان کهریزک اهدا می‌شود. رامین رحیمی (بخش‌کننده فیلم شیرین) گفت: به پیشنهاد عباس کیارستمی قرار شده است تمامی درآمد حاصل از فیلم شیرین به آسایشگاه سالمندان کهریزک اهدا شود و خود من نیز به‌عنوان پخش‌کننده فیلم سهم خود را به این آسایشگاه اهدا می‌کنم. بعد از پیگیری‌ها و مذاکرات بسیار، فیلم از روز چهارشنبه (۲۰ دی) در سالن‌های سینمایی ملت، آزادی، فرهنگ و موزه سینما اکران می‌شود و ممکن است سینما فلسطین نیز به این گروه اضافه شود. براساس توافقات انجام‌شده تمام اختیارات من به‌عنوان مدیر پخش و مدیریت اکران محفوظ است. همچنین تمامی مسایل رسمی و اخبار اکران و مدیریت آن توسط من به‌عنوان مدیر پخش اعلام می‌شود. تبلیغات شهری و نصب بیلبوردها آغاز شده و هم‌زمان نیز تیزرهای تلویزیونی پخش می‌شود.